

کافراست که بعد پس بعد از میان حق ساطعه و بر همین فاطمه و اهل عقیقه که تو که گشت از اول اهل  
 تو که نبودی پیداشدی و آب منی بودی و علقه و مضغه و طفل و جوان و پیر با بدین توفیق صاحب  
 و جوانی عیامت و قیل و روغ میدار و تراقیامت ای محمد با معنی من باشد پس از بعد بیان و  
 و برهان ایس الله با حکم الکلین اینست خدای تعالی او در ترین دوران یعنی او آمده  
 نرون او و بان معنی که آن و موستان و بر هر چیز با عاقلست انتقام زد و شمشیر کشد و دست  
 عزیز دارد و در و جهان پس ای محمد هر چند ترا دشمن بدگویند هر خود که حاکم مطلق منم  
 سگانه و در وستان همچون ماهند بر بر صدر فلک شدت روان سیر کند از زمانیک  
 سگان ظاهرا همچون پیکان بر بد تو باک می آزند سوی صدر تو این سگان کردند از او  
 از سعه و عو کشان بر بد تو هر که بر تو دارد دل کرو و کردش من نیز تو شاد و

اللهم اجعلنا من اولیاءک

بسم الله الرحمن الرحیم  
 ای محمد  
 اقول یا سید عالم یعنی بخوان قرآن نام پروردگار خود یعنی بسم الله الرحمن الرحیم  
 بگو چون قرآن بخوان بقول ابن عباس <sup>ای محمد</sup> عایشه صدقه و جاهد و عطا و حسن بعضی از  
 اول سوره که آمد او را بود و بقول امیر المومنین علی رضی الله عنه الحمد لله رب العالمین  
 و بقول بعضی یا ایها المذثر امد اول و عاشره رضی الله عنهما می کند یا ایها الضعیف که بر رسول صلی الله

علیه و سلم پیداشد خوا بهای راست بود هر چه خواب دیدی بوی رسیدی همچنانک دیده بود  
 بعد از آن خلوت را دوست داشتی و توسته بگفتی و بگو هر چی در غاری که آنجا هست میروی  
 تنها از روی شنید که از محمد میگویند بار دیگر نشو و یا خود و چکس را ندید پس بگویم  
 او از آن شنید که با چکس را ندید با چهارم باز شنید که محمد و شخصی دید چون ماه روشن  
 بر پشت زرشسته و تا چنان روز بر سر نهاد و چنان سبز نوشید بر صورت آدمی مصطفی صلی  
 علیه و سلم رسید و خواست که از کوه خود را اندازد آن شخص گفت یا محمد ضمیر من و تو سب  
 از ایمان من ترس و او را در کفای گرفت و گفت بخوان گفت من خواندم خستم سب با منی گفت  
 با گشت گوی قرآن یا الله و ربک الذی خلق رسول صلی الله علیه و سلم بخانه با گشت دول  
 ای از بدگشت ز طغی و بر تو بی روی او را پوشیدند تا ترس از دل او رفت گفت ای محمد چو می  
 دی از نشو گفت من ترس که بر ضعیفان رحم میکنی و ما را از انیک صباری و نویشت از عزیز دنیا  
 در و ما را در کار یاری میدی تو هرگز یوان نشوی پس خدیجه رسول صلی الله علیه و سلم  
 در قرین نوحی بر او بر سر خدیجه بود و وی بدین عیسی در آمده بود و خط عمری نوشتی خدیجه  
 گفت ای پسر عم از برادر زاده خود محمد شنو که چه می گوید رسول صلی الله علیه و سلم آنچه دیده بودی  
 گفت در آن وقت این خبر من طاروس که راست بر پنجای آن پیاپی ای محمد سوار کن تا که  
 امور بشود که هرگز نوار کردیم شاد باش و این بار مگر زری سر بر کوید یا که پیش من گوی از